

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

حزب کار ایران – توفان

۰۵ دسمبر ۲۰۱۱

کمونیست ها، دموکراتهای پیگیر

"هنگامی که نازی ها آمدند و کمونیست ها را بردند
من سکوت کردم، آخر من که کمونیست نبودم
زمانی که سوسیال دموکراتها را به زندان انداختند
من سکوت کردم، آخر من که سوسیال دموکرات نبودم
لحظه ای که آنها اعضاء اتحادیه های کارگری را بردند
من اعتراضی نکردم، آخر من که عضو اتحادیه کارگری نبودم
روزی که مرا بردند، دیگر کسی نمونده بود که اعتراض کند."

امیل گوستاو مارتین نی مولر Emil Gustav Martin Niemöller

ما کمونیستها، ما مبارزان راه آزادی طبقه کارگر ایران، ما ایرانیان مبارز که در سرزمینمان چند انقلاب را پشت سر گذارده ایم، باید از گذشته درس بگیریم و تجارب گذشته را راهنمای اعمال آینده خود قرار دهیم. ما باید با تئوری تحریک نسلها علیه یکدیگر و نظریه ترغیب نسل جوان به مبارزه به ضد نسل پیر که یک تئوری ارتجاعی است، به مبارزه برخیزیم و به جای آن، نظریه مبارزه طبقاتی را قرار دهیم، که خواهان انتقال تجارب بین نسلهاست و به ویژه انتقال تجارب مبارزان قدیمی راه آزادی طبقه کارگر، به مبارزان جوان این راه، به ویژه به کارگران جوان است.

شما با هر کسی در این مورد صحبت می کنید، این نظریه تبادل تجربه را تأیید می کند و خود را مرید آن نشان می دهد و با خطوط بزرگ آن را در نوشته ها و یا در گفتارهای خویش برجسته می گردانند. بیان "گذشته چراغ راه آینده است" به مد روز بدل شده است. ولی گویا این سخنان را برای خویش نمی گوید و برای دیگران می گوید، گویا این سخنان خطاب به خود وی نیست، برای نقش دیوار است. ظاهراً عده ای آنچه را که بر زبان می آورند، هضم نکرده اند و به عمق این گفتار نغز که محصول و دستاورد مبارزه میلیونها انسان است، پی نبرده اند. آنها نفهمیده اند که این دستاوردها به اساس ریزش خون و نابودی جان انسانها به کف آمده است. بسیاری از آموزش از گذشته و کسب

تجربه سخن می‌رانند، ولی خودشان مورد نظر نیستند و تلاشی هم نمی‌کنند با افکار ارتجاعی خویش مبارزه کنند. در مورد پاره ای از افراد، این امر ناشی از بی‌توجهی و کمبود معرفت و در میان برخی دیگر این اتخاذ موضع دارای ریشه‌های طبقاتی است و تغییری هم نخواهد کرد.

ولی کمونیستها چه می‌گویند؟ هستند کسانی که ادعای کمونیستی می‌کنند، ولی تمام اعمال آنها ضد کمونیستی است، زیرا خودشان قربانی محیط فرهنگی مسلط بورژوائی هستند. کمونیستهای واقعی که در نهایت برای آزادی بشریت می‌رزمند، این آزادی را همیشه مد نظر قرار داده برای ارتقاء سطح فرهنگی و سیاسی جامعه، برای بسیج مردم و آگاهی دادن به آنها، برای خنثی کردن هجوم سیل بنیان‌کن افکار پلید طبقات حاکمه مبارزه می‌کنند. استقرار دموکراسی بورژوائی و دفاع از دموکراسی و ایجاد امنیت و قانونگرایی عمیقاً به نفع کمونیستها و طبقات تحت ستم جامعه است. طبقات ستمگر همیشه از همه امتیازات و امکانات برای بیان نظریات خویش حتی در دوران اختناق نیز برخوردار بوده‌اند، زیرا تاریخ چند هزار ساله بشریت، که همواره تاریخ مبارزه طبقاتی بوده و طبقات ظالم بر آن فرمانروائی کرده، ایدئولوژی خویش را تبلیغ کرده و فرهنگ خود را رواج داده‌اند، این عوامل آن زمینه مادی برای رویش و پرورش افکار ستمگرانه و انفرادمنشانه‌ای است که در عمل پشتوانه چنین افکاری در جامعه خواهد بود و هست. طبقات تحت ستم از این سرمایه سنتی بورژوائی محرومند و باید مسایل نوینی را در عرصه مبارزه طبقاتی به گوش مردم برسانند، مسائلی که انسان نوین را پرورش دهد. برای طبقه کارگر مرجع و مناسب است که شرایط دموکراتیک برقرار شود، تا تشکلهای تسهیل‌گردد و نظریات خویش را بدون مانع بیان داشته و بتواند پیوند میان اقشار گوناگون زحمتکشان را بهتر فراهم آورد، از حقوق خویش دفاع کند و افکار سیاسی‌اش را وسیعاً تبلیغ نماید. پس کمونیستها همواره باید تا آخرین رمق از اصول دموکراسی کارگری که اصول دموکراسی بورژوائی را نیز در درون خود داشته و آنرا به تنهایی تکامل می‌دهد و از نظام قانونگرا به جای خودسری و قلدنمنشی فردی، دفاع کنند. اگر این قانونگرایی نقض شود، این کمونیستها و طبقه کارگر هستند، که همیشه نخستین قربانیان این نقض خواهند بود. ارتجاع آنها را با همان سلاح فکری خودشان که مبلغ آن بودند قتل عام خواهد کرد. به سرنوشت غم‌انگیز حزب رویزیونیستی توده و سازمان فدائیان خلق اکثریت نگاه کنید، که تا روز آخر مدافع ارتجاع حاکم و کشتار وحشیانه آنها بودند و برایشان دست می‌زدند و به آنها برای سرکوب مبارزان راه آزادی طبقه کارگر در خدمت به اردوگاه رویزیونیستی کمک می‌رساندند. وقتی داس ارتجاع برگردن آنها فرود آمد، دیگر کسی باقی نمانده بود تا از حقوق آنها دفاع کند. آنها تا به امروز نیز از این خیانتشان درس نگرفته‌اند و وقتی می‌خواهند از قربانیان رژیم جمهوری اسلامی تجلیل کنند، از کشتار سال ۱۳۶۷ و نه از کشتار این رژیم از همان آغاز سالهای استقرارش در ایران و حداقل از سالهای ۶۰، سخن می‌رانند. آنها همان سیاست ارتجاعی و همدستی با رژیم را به اشکال گوناگون هنوز هم ادامه می‌دهند. این سرنوشت محتوم همه کسانی است که جسارت آن را ندارند از گذشته خود ببرند و آن را صمیمانه برای خدمت به طبقه کارگر و مبارزان راه آزادی وی به نقد بکشند. آنها محکومند که اشتباهات خویش را ادامه دهند و توجیه کنند و بیشتر به منجلا ب ضد انقلاب فرو روند. اگر کشتار بی‌محاکمه در دادگاه غیر صالح و بدون نظارت افکار عمومی مجاز شناخته شود، به این بهانه که دشمن من را هدف گرفته است و نه خود من را، آنوقت کشتار کمونیستها و دموکراتها آسان است. وقتی مارتین نی مولر که بسیاری به نادرستی گفتار وی را به برتولت برشت کمونیست المانی نسبت می‌دهند، گفت: "روزیکه مرا بردند دیگر کسی نمانده بود که اعتراض کند" سخنانش ناظر بر این شرایط بود. بر شرایطی که گویا کسی آن را مربوط به خودش نمی‌داند و خطاب به دیگران می‌داند.

اجازه بدهید مشخص صحبت کنیم. در بعد از انقلاب شکوهمند بهمن، مسئولین سیاسی و اقتصادی و نظامی رژیم منفور و خائن پهلوی را که در اثر انقلاب سرنگون شده بودند، دستگیر کردند و به طور مخفیانه و با شتابی سوء ظن برانگیز، بدون رعایت اصول به رسمیت شناخته شده قضائی و انسانی کنوانسیون ژنو و حقوق بشر اعدام کردند. به جز **توفانیها** کسی به این روش جنایتکارانه در بیانیه های خود، اعتراض روشنی نکرد. تازه اعتراض ما نیز مورد تحقیر مخالفان قرار داشت که گویا ما از سلطنت طلبان دفاع می کنیم.

نفس انقلاب ایران و شرکت رفقای ما در آن، خود جواب دندان شکنی به این کوتاه بینی های سیاسی بود. ما می خواستیم که این دشمنان خلق در دادگاهی صالحه، با حضور وکلای مدافع به صورت علنی و با حضور خبرنگاران و شرکت رسانه های عمومی محاکمه شوند. اگر احکام اعدامی هم صادر می شد که به نظر ما حتما می شد و باید می شد، این احکام بر مبنای اصول و ضوابطی صورت می گرفت. احکام خودسرانه و بدون منطق و انتقامجویانه، سنتی را در عرصه قضائی به جای می گذارد که به وسیله آن راحت می شود کمونیستها را سر برید. اگر جرم محاربه با خدا و مفسد فی الارض ارزش حقوقی داشته باشد و صدور احکام اعدام را مجاز دارد، وای به روز کمونیستها که هم کُتیشان ضاله است و هم از نظر فلسفی به تقدم ماده بر شعور ایمان دارند و هستی جهان را محصول دست خالقی به نام خدا نمی شناسند. کمونیستها در واقع، قبل از محاکمه به جرم خویش، اعتراف کرده اند و همه آنها مستوجب اعدام هستند. همه آنها محارب با خدا و مفسد فی الارض اند. برای ما آنروز روشن بود که بیان جرم به این صورت، آنهایی را مورد نظر قرار نمی دهد که مانند پرویز نیکخواه بر صندلی اتهام نشسته اند، بلکه ما را مورد نظر دارد، که فعلا در بیرون دادگاه ایستاده ایم و صندلیها زیر پایمان است. آخوندها داشتند در این دادگاه چاقوهای خویش را برای بریدن سر کمونیستها تیز می کردند.

توفانیها این امر را دیدند و به آن معترض بودند، ولی متأسفانه در گرماگرم انقلاب که روحیه خرده بورژواها گُر گرفته بود، جایی برای سخنان منطقی پیدا نمی شد.

به همین جهت ما با قانون اساسی جمهوری اسلامی که تنها بر مصلحت اسلام نوشته شده بود، مخالف بودیم، زیرا مفاد آن متکی بر بخش نانوشته آن که همان مصلحت اسلام باشد، نوشته شده بود. ما با تصویب قانون قصاص و نقض حقوق زنان و... به مبارزه پرداختیم و همیشه نیز بر آن بودیم که مبارزه با دشمن خارجی تنها با تکیه بر مردم مقدور است و مردم را تنها می توان با احترام به حقوقشان، با گسترش دموکراسی و ایجاد امنیت بسیج کرد. حکومتی که با سرکوب مردم شروع کند و تمام موازین حقوقی و انسانی جهانی را لغو نماید نمی تواند یک حکومت ابدی باشد و بر دشمن خارجی غلبه کند.

این سخنان درست ما در آن موقع، امروز مورد تأیید مخالفان ما نیز هست. شما امروز با خیلها روبرو می شوید که فوراً به اعدامهای بی رویه آغاز انقلاب، کشتار در کردستان و ترکمن صحرا و... اشاره می کنند و بی عملی کمونیست نماها را در آن دوران سرزنش می نمایند. شما خیلها را می بیند که می گویند ما باید از همان زمان لب به اعتراض می گشودیم. این سخنان البته موجب دلگرمی شما می شود و فکر می کنید که قشر عظیمی پیدا شده اند، که به اصول دموکراسی احترام می گذارند و آنرا عمیقاً فهمیده اند. ولی متأسفانه سیر حوادث نشان می دهد که چنین نیست و حتی انسانهای صمیمی و خوش قلبی وجود دارند که در مورد مسأله مشخص بعدی پایشان می لنگد و نمی توانند ارتباطات منطقی سیر حوادث را در مغز هایشان برقرار کنند.

ما گفتیم که وقتی سلطنت طلبها را می کشتند، به این رویه قضائی معترض بودیم، از آن جهت که باید ما رفتاری را سرمشق قرار می دادیم که با بی قانونی و خودسری دوران شاه فرق می داشت. ما باید از اصولیت دفاع می کردیم.

ما باید خواهان اجرای عدالت و رعایت قوانین و ضوابط به رسمیت شناخته شده جهانی می بودیم و می خواستیم که حتی دشمنان مردم به اساس قوانین دموکراتیک و مدنی محاکمه شوند. این رفتار منجر به آن می شد، که اسرار به گور سپرده نشود و بخت اجرای قانونیت از همان بدو انقلاب افزایش یابد و به مردم درکی از فواید و اهمیت اجرای دموکراسی بدهد.

در آغاز انقلاب ولی کار به این جا ختم نشد. رژیم جمهوری اسلامی با یاری "حزب توده ایران" و "سازمان فدائیان خلق" به بسیاری از حقوق دموکراتیک مردم تجاوز کرد. حمله به مطبوعات که در رأسش "آیندگان" قرار داشت، از این قبیل مسایل بود. خمینی اعلام کرد که "من آیندگان را نمی خوانم". این گفته وی، فرمان حمله به "آیندگان"، اسارت ناشرین و غارت دفتر آن و حمله به طور کلی به آزادی مطبوعات بود. یک نفر آدم در مورد دستاوردهای انقلاب به اساس مزاجش تصمیم می گرفت. ما انقلاب نکرده بودیم که عمامه به جای تاج بیاید. برای ممنوعیت "آیندگان" تنها حکم خمینی کافی بود و نه حکم یک دادگاه صالح. کسی نگفت خمینی نمی خواند که نخواند، به جهنم که نمی خواند. به نادانی که نباید پاداش داد. با جهالت باید مبارزه کرد.

ما در این درک از مبارزه دموکراتیک متأسفانه تنها بودیم. به جز پاره ای سازمانهای دموکراتیک و حامی حقوق خلقهای ایران، به جز شخصیتها و هنرمندان و نویسندگانی که زیر نفوذ توده ئی- فدائی نبودند، هیچ یک از سازمانهای سیاسی بزرگ "چپ" ایران در نشست تدارکاتی برای مبارزه با ممنوعیت نشریه "آیندگان" شرکت نکردند. رفقای "سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر" که در نشست تدارکاتی، در آغاز کار شرکت داشتند، و اساساً با قدغن کردن نشریه "آیندگان" مخالف بودند، بعد از گفتار انتقادی رادیو اسرائیل پیرامون قدغن کردن "آیندگان" و تبلیغات رژیم جمهوری اسلامی و "حزب توده ایران" و "سازمان فدائیان خلق" که در آن موقع نه اکثریتی داشت و نه اقلیتی به عقب نشینی دست زدند و از شرکت در نشستها خودداری کردند. رژیم جمهوری اسلامی و رویزیونیستهای توده ای- فدائی مخالفان ممنوعیت نشریه "آیندگان" را منتسب به صهیونیستها معرفی می کردند و در کنار رژیم به مبارزه با آنها برخاستند. پاره ای از جریانهای "چپ" واهمه داشتند، که از این کار اصولی دفاع نموده و می ترسیدند که مورد اتهام رژیم اسلامی- توده ئی- فدائی در حمایت از صهیونیسم قرار گیرند. راستها که روشن است و جای خود دارد، ولی سایر سازمانهای "چپ" نیز حتی زحمت شرکت در این نشست را به خود ندادند.

ما وقتی برای رفع توقیف نشریه "آیندگان" به میدان آمدم و تظاهرات کردیم و مورد ضرب و جرح قرار گرفتیم، می دانستیم که توقیف "آیندگان" سرآغاز توقیف سایر نشریات است. ما وقتی به قدغن کردن نشریه "میزان" اعتراض کردیم، آن را ادامه اعتراض به قدغن کردن "آیندگان" و نشریات سیاسی می دانستیم که به دست همین هواداران "میزان" یعنی یاران مهندس بازرگان و نهضت آزادی که در رأس وزارت ارشاد بودند و قانون مطبوعات را برای تشدید خفقان وضع کردند، ممنوع شده بودند. ما می دانستیم که اگر برای آزادی مطبوعات شرط بگذاریم، اولین قربانی آن خود ما یعنی کمونیستها هستند. دارو دسته های "چپ" هوادار خمینی این حمایت اصولی ما را حمل بر راستروی می کردند. ولی ما از این اصولیت دفاع کردیم و به همین جهت نیز هست که با درک حمایت از دموکراسی پیگیر به این گفته مارتین نی مولر وفا داریم.

وقتی روزنامه های "سلام"، "توس" و... در ایران، که منتسب به اصلاح طلبان بودند، ممنوع شدند و ناشرینش تحت تعقیب قرار گرفتند، ما به این ممنوعیتها به اساس اعتقاد اصولی که داشتیم اعتراض کردیم و در مقابل شعار نادرست اصلاح طلبان که به خیابانها آمده و خواستار رفع ممنوعیت از روزنامه "سلام" بودند، ما خواهان رفع

سانسور و رفع ممنوعیت از همه روزنامه ها بودیم. شعار ما آزادی مطبوعات بود و نه آزادی "سلام"، زیرا می دانستیم، تظاهرات به نفع آزادی تنها یک روزنامه مشخص، به معنی صحه گذاردن بر ممنوعیت مطبوعات به طور کلی است. پس دفاع از دموکراسی، حتی دموکراسی بورژوائی یک امر اصولی است و نمی شود به طور ناپیگیر و یا کاسبکارانه به آن برخورد کرد، زیرا فرجام خوش آیندی نخواهد داشت.

به یک نمونه دیگر اشاره کنیم. مصطفی تاج زاده که در جریان اعتراض به انتخابات تقلبی احمدی نژاد دستگیر شد و بیش از دو سال است که در زندان به سر می برد در مهرماه ۱۳۹۰ نامه ای به خامنه ای نوشت که در بخشی از آن می آورد: "... قصد من از این نامه چنان که گفتم نه شکوه به شماسست و نه انتظار رسیدگی به این ظلم آشکار از جانب شما. تنها از شما می پرسم بر مبنای کدام معیار اخلاقی و انسانی مقامات قضائی مطیع اوامر حضرتعالی حق دارند به منظور اعمال فشار و وادار کردن من به سکوت و عدم اظهار نظر در باره امور کشور، همسر را دستگیر و محاکمه کنند؟" (تکیه از توفان). سخنان منطقی و مستدلی است. ولی آقای مصطفی تاج زاده که خودش وزیر کشور دولت خاتمی بوده است و در سانسورها و سرکوبها نقش مهمی داشته و مسئولیت نظارت بر امور داخلی مملکت، حتی زندانها را پذیرفته بوده است، فراموش کرده به یاد بیاورد که آن "معیارهای اخلاقی و انسانی مقامات قضائی" را خود ایشان به آقای خامنه ای اعطا کردند، در آن روزهایی که زن و بچه مخالفان ایشان را به زندانها می انداختند و حقوق اساسی مردم را زیر پا می گذاشتند و ایشان سکوت کرده بودند، این نقض حقوق هم معتبر و هم مجلسی شد. ایشان اکنون دنبال معیارهایی می گردند، که در جمهوری اسلامی هرگز وجود نداشته است. معیارهایی که در این جمهوری بوده، از همان روز نخست، نقض حقوق انسانها بوده است. قوه قضائیه هیچ وقت مستقل نبوده و وظایف خود را انجام نمی داده است. چه در دوره تاج زاده، چه قبل و چه بعد از آن. قوه قضائیه در جمهوری اسلامی نیز مانند دوران شاه، بخشی از قوه مجریه بوده است. آنروز که آقای تاج زاده در قدرت بود و یا با قدرت مفاشات می کرد، به نقض حقوق سایرین اعتراض نداشت و امروز که حقوق دموکراتیکش مورد ضربه قرار گرفته است، دیگر کسی باقی نمانده است که به نقض حقوق ایشان اعتراض کند.

آقای تاج زاده نمی تواند در ترازنامه اعمال خود نشان دهد که به کشتار مقامات رژیم سابق به آن وضع غیر قانونی معترض بوده است. وی نمی تواند در کارنامه اعمال خود نشان دهد که به ممنوعیت "آیندگان" معترض بوده و یا به ضد ممنوعیت "میزان" اعتراضی کرده و هوادار آزادی مطبوعات بوده است. وی به این قانون اساسی جمهوری اسلامی که همه حقوق را برای شخص ولی فقیه با حق تفسیر آن به رسمیت شناخته است، رأی داده است. وی از زمانی که فاشیسم مذهبی به خوردن ذره ذره گوشت دموکراسی مشغول بود، زبان به اعتراض نگشود، زیرا منافع وی مورد خطر قرار نرفته بود. وی مانند بسیاری کسان دیگر هوادار دموکراسی دم بریده بود و هست.

حال به یک موضوع جهانی مشخص مراجعه کنیم:

بهترین نمونه عدم توجه به دموکراسی و حقوق انسانی و سیاست "به من چه، زیرا منافع شخصی من در خطر نیست" مسأله مشخص تجاوز بربرمنشانه ناتو به رهبری امریکا به لیبیا است. صحنه های جنایتکارانه کماندوهای ناتو که از راه هوا و زمین در مغایرت کامل با قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل، با قلدری و زورگوئی و تحقیر افکار عمومی، به کاروان قذافی حمله کردند و وی را بیرون کشیدند با چاقو از پشت به وی تجاوز کردند، وی را کتک مفصل زدند و سپس به قتل رساندند را، همه دیده اند. وجدانهای بسیاری از این همه وحشیگری به درد آمد، به جز وجدانهای کسانی که این فجایع را تدارک دیده بودند و از کشتن قذافی به این وضع اظهار رضایت کردند و بیان کردند که مرگ وی بسیاری مشکلات حقوقی و سیاسی و قضائی آتی را حل کرد. دستگیری زنده وی برای ما

مشکل آفرین بود. همه این سخنگویان که سببیتشان حیرت انگیز است، خود را مدافع دموکراسی و حقوق بشر جا می زنند. خود آنها قبلا در دادگاه دست نشانده کیفری جهانی لاهه که متعلق به خودشان است، حکم جلب قضای را صادر کرده بودند، و به موجب آن حکم باید ظاهرا علاقه مند می بودند که وی زنده دستگیر شده و در مقابل دادگاه قرار گیرد، ولی خود همان "قاضی ها"، دلشان نمی خواست زنده وی به دادگاه کیفری جهانی لاهه، که خود دادگاهی مسخره و دست نشانده است، تحویل داده شود. می بینید آنجا که پای منافع سیاسی- طبقاتی در کار است، آنها به احکامشان نیز احترام نمی گذارند و به اساس منافع سیاسی طبقاتیشان آن را به زیر پا می گذارند. آیا سفاهت نیست که کمونیستها نیز با آنها هم آوا شوند؟ آیا این همآوایی، حکم قتل خود کمونیستها نیست؟ آیا این نشانه آن نیست، که آنها به عده ای، قبل از این که آنها را روی صندلی اتهام بنشانند، امکان داده اند، روی صندلی بایستند و بی خبر از فرجام کار خویش، برای قاتلهای خود دست بزنند؟

کنوانسیون ژنو تعیین کرده که باید با اسراء با احترام رفتار کرد و حقوق قانونی و انسانی آنها را به رسمیت شناخت. درست است که قضای فرد مستبدی بود که هارون الرشید وار بر لیبیا حکومت می کرد، ولی به هر صورت در مقابل تجاوز بیگانگان تا روز آخر ایستاد، وطنش را ترک نکرد و با افتخار جان داد. وی به هر صوت رهبر رسمی و قانونی مردم لیبیا و یک انسان بود. دقیقا مانند صدام حسین که رهبر قانونی مردم عراق بود. رژیم کنونی لیبیا یک رژیم دست نشانده و نوکر بیگانه است، که تنها به یاری ناتو بر سر کار آمده است.

آن عده از ایرانیانی که حاضر نیستند از حقوق قانونی و دموکراتیک فردی مانند قضای حمایت کنند و برای ترور وی پایکوبی می کنند خودشان دست کمی از خالایها و سعید مرتضویها ندارند و بی جهت زبانشان نسبت به خطاهای گذشته دراز است. آنها همانهایی هستند که از گذشته پند نگرفته اند و در تمام موارد روشن نقض دموکراسی در ایران، از سر به نیست کردن خودسرانه مقامات رژیم سابق گرفته تا قدغن کردن "آیندگان"، قدغن کردن "میزان"، ممنوعیت "سلام" و سرکوب اصلاح طلبان به بهانه های "انقلابی" و یا ضد انقلابی سکوت اختیار کردند. آنها ریاکارند تا دموکرات. آنها ریاکاری را از اربابانشان امپریالیسم امریکا و صهیونیستهای اسرائیل یاد گرفته اند، که حقوق بشر در دستشان تنها یک ابزار سیاسی اعمال زور و فشار است و نه نشانه بشردوستی و احترام به آن.

پس می بینیم که این قصه سر دراز دارد. مسأله فقط بر سر لیبیا و برخورد به قضای نیست. کسی که کنه مطلب را نفهمیده باشد و درک درستی از مبارزه طبقاتی و دفاع از دموکراسی پیگیر نداشته باشد، همیشه از چاله به چاه می افتد. هنوز هم افراد و فعالان سیاسی بسیاری، نان را به نرخ روز می خورند و مزورانه پرچم حمایت از حقوق بشر و حقوق دموکراتیک را به دست گرفته اند، تا ببینند کجا می توانند آن را به نفع خودشان به زیر پا بگذارند. آنکس که از حقوق قضای و تاج زاده و اسامه بن لادن به خاطر مخالفت با خودکامگی و یا ایدئولوژی آنها حمایت نمی کند، آنکس که نمی فهمد حماس حق دارد علی رغم ایدئولوژی ارتجاعی اش برای رهایی ملت فلسطین و کسب حقوق دموکراتیک تعیین سرنوشتش، با هر وسیله ای که در اختیار دارد، بجنگد، نمی فهمد که دارد آن می کند که شاعر می گوید:

یکی بر سر شاخ، بن می برید

خداوند بستان نگه کرد و دید

بگفتا گر این مرد بد می کند

نه با من که با نفس خود می کند

نصیحت بجای است، اگر بشنوی

ضعیفان میفگن به کتف قوی

که فردا به داور برد خسروی

گدائی که پیشست نیرزد جوی

چو خواهی که فردا بوی مهتری

مکن دشمن خویشتن، کهتری

پس می بینیم که حقوق بشر، حقوق ملل، حقوق دموکراتیک و اساسی انسانها و ملتها، اصول جهانشمولی است که دنیائی بورژوائی به آن صحنه گذارده است و انقلاب فرانسه آن را به بشریت عرضه کرده است. اگر شکنجه کار زشت و نکوهیده ایست، اعمالش در مورد هر کس حتی مخالف من هم نکوهیده است. اگر قبل از اعمال مجازات، باید دادگاه صالحه به جرم رسیدگی کرده باشد، همانقدر باید برای اسامه بن لادن معتبر باشد که برای هویدا و حتی خلخال. آنها که فکر می کنند این اصول خدشه ناپذیر را می توانند به اساس ذائقه خویش تعریف کنند، گور خود را می کنند و نمی فهمند.

به این جهت حزب کار ایران (توفان) رفتار جنایتکارانه اوباش ناتو را نسبت به قذافی که به قتل رسید، ولی تسلیم نشد، محکوم می کند.

حزب ما رفتار مزورانه و ریاکارانه امپریالیسم و صهیونیسم در برخورد به حقوق انسانها و ملتها و دول را محکوم می کند.

حزب ما بر آن است که امپریالیستها و صهیونیستها بزرگترین تروریستها، بزرگترین مرتجعان، بزرگترین ریاکاران و دروغگوها، بزرگترین ناقضان حقوق انسانها و ملل در جهان هستند. امپریالیسم یعنی ارتجاع سیاه و با این ارتجاع سیاه باید تا نابودی کاملش مبارزه بی امان کرد، برای آن که بشریت نجات یابد.

حزب ما بر آن است که مبارزه برای تحقق حقوق بشر و احترام به حقوق ملل، بدون مبارزه با امپریالیسم و صهیونیسم سخنان پوچ و عوامفریبانه ای بیش نیست، تا دموکراسی مصلحتی و دم بریده و بی محتوایی را جا بیندازند.

حزب ما بر آن است که سازمانهای مدعی حمایت از حقوق بشر و ملل باید تجاوز به لیبیا و رفتار وحشیانه و ضد بشری امپریالیستها و مشوقین آنها، صهیونیستها را محکوم کرده از حقوق انسانی و قانونی مردم لیبیا به حمایت برخیزند، در غیر این صورت نشان می دهند که سازمانهای ساخته و پرداخته دست ارتجاع جهانی هستند و مشکلشان حمایت از حقوق بشر و حقوق ملل نیست. حقوق بشر گزینشی، دلبخواهی، وجود خارجی ندارد. حقوق بشر تجزیه بردار نیست و با نقض آن اگر نخواهیم به ریاکاری متهم شویم، باید در همه جا از فلسطین و ابو غریب و بگرام و تل آویو و واشنگتن گرفته تا ایران مبارزه کنیم.

با این مقدمات روشن است که کمونیستها پیگیرترین دموکراتها هستند، زیرا تعمیق دموکراسی به نفع طبقه کارگر و تحقق خواستههای وی است.

و در چنان وضعیتی است که اگر آمدند ما را ببرند توده های مردم در مقابلشان می ایستند و مقاومت می کنند و دیگر ما تنها نیستیم و ریاکاری را پیشه خود نساخته ایم.

بر گرفته از توفان شماره ۱۴۱ آذر ماه [قوس] ۱۳۹۰، دسمبر ۲۰۱۱، ارگان مرکزی حزب کار ایران

www.toufan.org
toufan@toufan.org

صفحه حزب کار ایران (توفان) در شبکه جهانی اینترنت.
نشانی پست الکترونیکی (ایمیل).